

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ثمره مبنای مرحوم اصفهانی در حقیقت حکم در مانحن فيه

در مورد فرمایش مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) یک اشکال مهم باقی مانده که اشاره کنیم و اگر آقایان هم در ذهنشان اشکال دیگری هست مطرح بفرمایید و آن اینکه در حقیقت تشریح فرمودند اراده‌ی تشریحیه در ذات مقدّسه‌ی الهیه محال است و در نتیجه تشریح با واسطه واقع می‌شود یعنی بر لسان جبرائیل (علیه السلام) که جبرائیل بر قلب مبارک نبی وحی می‌کند و این چنین تشریح واقع می‌شود.

اراده‌ی تشریحیه را فرمودند در ذات خدای تبارک و تعالی محال است و بعد از اینکه حقیقت حکم را به انشاء به داعی جعل داعی که این مبنای معروف مرحوم اصفهانی در اصول است که ایشان در تعریف حکم و در حقیقت حکم می‌فرمایند حکم یعنی انشاء به داعی جعل داعی، یعنی امر کننده و نهی کننده انگیزه‌اش این است که در ذهن مخاطب داعی‌ای ایجاد کند، به داعی جعل داعی. بعد بر این مبنا در جاهای مختلف علم اصول آثاری را هم بار کردند که به هرمناسبتی هم ما بحث کردیم. ایشان روی این مبنا می‌فرمایند چون این داعی به جعل داعی در مورد خدای تبارک و تعالی محال است پس خدا اراده‌ی تشریحیه ندارد، پس ما حقیقت وحی را به نحو دیگری باید تفسیر کنیم که آنچه صدر من لسان جبرائیل و اوحی علی قلب النبی.

مبنای استاد در حقیقت حکم و اشکال به مرحوم اصفهانی

ما در مورد حقیقت حکم جاهای مختلف اصول بحث کردیم، خود ما تعریفمان از حقیقت حکم اعتبار علی ذمه المکلف است منتهی اعتباری که ابراز شود اگر مولا اعتبار کرد بر ذمه مکلف انجام یک فعلی را یا ترک یک فعلی را، خود این اعتبار حکم است و این هم باز خودش آثاری دارد، مرحوم آقای خوئی هم همین مبنا را دارند، غیر از این مبنای اعتبار علی ذمه المکلف آن مقداری که در ذهنم هست حدود چهار مبنا بین اصولیین وجود دارد، بعضی خود اراده را می‌گویند، بعضی اراده مبرزه را می‌گویند و بعضی می‌گویند حکم همان خطاب الهی است که مشهور همین را می‌گویند. علی‌ای حال اینجا ما به مرحوم اصفهانی می‌گوییم شما از همین مطلب که ما می‌توانیم بیاییم یک حکمی که در شریعت گذشته است استصحاب کنیم در شریعت لاحقه و در نتیجه قوام حکم به نفس آن نبی سابق نیست. از همین جا به دست بیاورید حقیقت حکم لا یرتبط بنفس النبی، حقیقت حکم یک چیزی قبل از نفس نبی است و ما همان را می‌خواهیم استصحاب کنیم بگوئیم همان که از طرف خدا بر حضرت موسی نازل شد همان را می‌خواهیم استصحاب کنیم و نفس نبی و نفس موسی (علیه السلام) در آن مقومیتی ندارد و در آن دخالتی ندارد، این اولاً.

ثانیاً از همین جا باید پی ببریم به اینکه داعی به جعل داعی درست نیست ما باید حکم را به نحوی معنا کنیم که در ذات خدا معنا

داشته باشد، ما بیائیم حکم را به نحوی معنا کنیم و بگوئیم دیگر در مورد خدا اراده‌ی تشریحیه نداریم و همینطور که اشاره کردند باید ظاهر بسیاری از آیات و روایات، جعل در روایات داریم، خدا جعل کرده، **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ** داریم که صریح یا ظهور روشنی در اراده‌ی تشریحیه دارد، اینها روی این مبنای مرحوم اصفهانی همه باید توجیه بشود و این توجیه هم برخلاف ظاهر است. بنابراین این اشکال مبنایی مهم هم بر مرحوم اصفهانی وارد است.

بیان مثال توسط استاد

لذا آمدم سر این مثال که گفتیم زن در خانه می‌داند کار کردن برای مرد و اداره کردن امور خانه و خدمات در خانه صد در صد مطلوب مرد است، می‌داند اگر انجام نشود ممکن است بعداً مشکلی ایجاد نشود و می‌آید این کار را انجام می‌دهد. ما گفتیم این چون به امر مرد نبوده استحقاق اجرت المثل را ندارد، اگر امر مرد باشد یعنی مرد علاوه بر اینکه مطلوب است این را اعتبار کند بر عهده‌ی این زن، اینجا اگر آمد کار باید اجرت المثل را به او داد، اما تا مادامی که به حد امر، نه، که این جامعش همان عنوان حکم است تا مادامی که به این عنوان نرسیده این استحقاق اجرت المثل را ندارد.

(سؤال و پاسخ استاد): عدم ناسخیت یعنی اینکه شما با استصحاب اگر بخواهید بگوئید آن احکام باقی است یلزم من الإبقاء عدم الإبقاء، چون تا استصحاب را قبول کردید باید بگوئید این شریعت درست است، یعنی آن احکام باقی نیست، یعنی همان که در ذهنتان است.

جمع بندی بحث

من یک جمع‌بندی کنم بحث استصحاب امور اعتقاده را؛ همان طوری که در اثناء بحث ما گفتیم مرحوم آشتیانی و به طبع آن برخی دیگر تصریح دارند به اینکه این بحث اصلاً مثال ندارد، یک مثال واقعی ندارد فقط یک مثال فرضی دارد، مرحوم اصفهانی از عباراتش استفاده می‌شد که مثال فرضی ندارد بلکه خود استصحاب نبوت یا استصحاب امامت، مثال واقعی است که مرحوم اصفهانی ذکر کرده و عرض کردیم مرحوم امام هم اصلاً این بحث استصحاب در امور اعتقاده را مطرح نکردند.

نظر استاد و تحکیم کلام مرحوم شیخ

ما اولاً نظر خودمان را بگوئیم تا به ثمره بحث اشاره کنیم؛ ما نظرمان این شد که در این استصحاب در امور اعتقادی گفتیم چون در امور اعتقادی یقین وصفی اصولی وضع شده اصلاً قابلیت استصحاب ندارد و به مجرد شک موضوع منتفی می‌شد یعنی ما فرمایش مرحوم شیخ را کاملاً تحکیم کردیم، کلام شیخ را گفتیم درست است و تفصیلی که مرحوم آشتیانی داد، تفصیلی که مرحوم آخوند و دیگران دارند اینها را قبول نکردیم. گفتیم حق با مرحوم شیخ است، منتهی در خود امور اعتقاده اصلاً استصحاب معنا ندارد چون یقین موضوعی وصفی در آن اخذ شده نه استصحاب نبوت به درد می‌خورد، نه استصحاب امامت به درد می‌خورد و نه حتی استصحاب در غیر اینها.

ما در آن بیانی که مرحوم آخوند کردند که امور اعتقاده دو جور است، در بعضی‌ها عقد القلب لازم است دون یقین، و در بعضی یقین لازم است دون عقد القلب، این را هم قبول نکردیم گفتیم عقد القلب من دون یقین اصلاً تصور ندارد. در نتیجه در امور اعتقاده اصلاً استصحاب جریان ندارد حالا کسی نگوید این روایات من کان علی یقین فشک فلیبقی علی یقینه شارع میگوید تو اگر با استصحاب حتی توحید هم قبول کردی مانعی ندارد، شارع بگوید حتی با استصحاب نبوت هم قبول کردی مانعی ندارد، اگر کسی این توهم را کند که مجال برای توهم هم هست، همه‌ی روایات استصحاب که بحث فروع را نداشت

بعضی‌ها به صورت مطلق دارد من کان علی یقین شک فلیبقی علی یقینه، دیگر نمی‌شود ما بیائیم در امور اعتقادیه استصحاب جاری کنیم برای اینکه در امور اعتقادیه در آن یقین موضوعی وصفی دخالت دارد و نگوئیم این روایات اطلاق دارد و اطلاق این روایات امور اعتقادیه را هم شامل می‌شود، این در امور اعتقادی.

بحث استطرادی استصحاب احکام شرایع سابقه

در اثناء بحث کشیده شد به استصحاب احکام شرایع سابقه که آیا یک کتابی می‌تواند حکم شریعت سابق خود را برای خودش استصحاب کند یا نه؟ ما در یک تنبیهی که قبلاً مفصل بحث کردیم اینطور بود که یک مسلمان آیا می‌تواند احکام شرایع سابقه را برای خودش استصحاب کند یا نه؟ گفتیم نیازی به استصحاب نیست برای اینکه مسلمان مأمور به تصدیق تمام احکام موجود در شرایع سابقه است، اما در اینجا در اثناء این بحث مطرح شد که آیا کتابی می‌تواند برای خودش احکام شریعت سابقه را استصحاب کند یا نه؟ ما کلمات و انظار را ذکر کردیم، مرحوم اصفهانی تفصیلی دادند بین اینکه بگوئیم شریعت لاحقه ناسخ جمیع است یا ناسخ مجموع؟ که دیروز مفصل عرض کردیم اگر بگوئیم ناسخ جمیع است لا مجال لاستصحاب اگر گفتیم ناسخ مجموع است مجالً للاستصحاب. ما نتیجه گرفتیم که در هر دو فرض مجالً للاستصحاب، فرقی نمی‌کند بین اینکه ما ناسخ جمیع قرار بدهیم یا ناسخ مجموع.

ثمرات عملی تنبیه دوازدهم

اشکالی که در ذهن بعضی آقایان هست این است که این تدبیر اثری ندارد، ما این همه بحث کردیم، حالا بگوئیم این نکات علمی در آن مطرح شد، در مورد حقیقت وحی، در مورد مسئله‌ی ناسخیت، همین جا عرض کنم آقای غلامعلی تبار به من گفتند راجع به اینکه بگوئیم شریعت لاحقه ناسخ مجموع است مرحوم شهید ثانی قائل است، مرحوم فاضل مقداد هم قائل است، مشهور می‌گویند ناسخ برای جمیع است ولی این دو بزرگوار قائل‌اند به اینکه ناسخ برای مجموع است، حالا بگوئیم ثمره‌اش این شد و اینها به گوشمان خورد، غیر از اینها بالأخره عرض کردم در امور اعتقادی هیچ ثمری ندارد ولی باید این را اثبات کنیم یعنی بالأخره اگر کسی گفت من کان علی یقین فشک، به چه دلیل شامل امور اعتقادی نمی‌شود؟ کسی یقین به توحید داشته نمود باللّه و حالا شک کرده، یقین به نبوت داشته و الآن شک کرده، بگوئیم یکفی در مسلمان بودن او همین که استصحاب کند، و با همین استصحاب بگوئیم نمی‌شود حکم به ارتداد او کرد.

شاید لعلّ این بحث در مسئله‌ی ارتداد هم اثر بگذارد، یک کسی بگوید من تا یک سال پیش، ده روز پیش به نبوت پیامبر خودمان یقین داشتم الان شک کردم و الآن با استصحاب قبول دارم. اگر کسی گفت این من کان علی یقین فشک اطلاق دارد حتی این امور اعتقادیه را می‌گیرد، ما که قبول نداریم و می‌گوئیم در امور اعتقادیه یقین موضوعی وصفی لازم است حالا اگر کسی گفت اطلاق دارد و گفت من یقین موضوعی وصفی هم شما می‌گوئید قبول ندارم، ما باید اعتقاد داشته باشیم اما بالیقین و اما بالاستصحاب، حالا من نبوت را استصحاب می‌کنم لذا می‌توانیم بگوئیم این بحث ثمره هم دارد نه اینکه بگوئیم مطلقاً یک بحث علمی صرف است و هیچ ثمره‌ای برایش مترتب نیست الا اینکه بعضی از اصطلاحات علمی را فقط در اینجا مطرح کردیم، نه الآن در زمین خود ما نسبت به مسلمان‌ها، در زمان خود ما حتی نسبت به اهل کتاب که می‌گویند ما نسبت به این ناسخ یقین نداریم و استصحاب می‌کنیم دین حضرت موسی را. اگر قائلی گفت این اعتقاد استصحابی هم یکفی، شارع گفته من همین را کافی می‌دانم! ما چکار داریم به اینکه عقل می‌گوید یقین موضوعی لازم دارد یا فرض کنیم کسی بگوید از ادله‌ی نقلیه چنین چیزی استفاده نمی‌شود که یقین موضوعی لازم است.

اگر شارع بفرماید برای من یقین استصحابی کافی است، بگوید اگر کسی اعتقاد به اسلام داشته باشد استصحاباً برای من کافی است، اصلاً من کان علی یقین فشک را توسعه می‌دهد که اینجور موارد را هم بخواهد شامل شود، بعد چه جوابی باید داد؟ باید

همین بحث‌ها مطرح شود تا روشن شود که نمی‌شود این ادله استصحاب شامل این امور اعتقادی می‌شود.

علی‌ای حال این بحث یک بحث علمی خشک نیست که اثر نداشته باشد، اگر کسی بگوید ما هیچ دلیلی نداریم که آنچه شارع از ما می‌خواهد حتماً در آن یقین موضوعی وصفی اخذ شده، شارع می‌خواهد به نحوی ما قبول داشته باشیم و به آن ملتزم باشیم، إما بالیقین التکوینی و إما بالیقین الاستصحابی، ما استصحاب قبول می‌کنیم تعبداً و همین برای شارع کافی باشد.

اما تنبیه سیزدهم که عنوانش استصحاب حکم مخصص هست آیا در دوران بین تمسک به عام یا استصحاب حکم مخصص اینجا کدام را باید اخذ کنیم؟ مرحوم آخوند اول یک نکته‌ای را در مورد محل نزاع بیان می‌کنند و بعد نظر خودشان را ذکر می‌کنند و به نظر مرحوم شیخ در رسائل اشکال می‌کنند. امشب آقایان هم نظر شیخ در رسائل را ببینید و هم نظر آخوند را ببینید فردا ان شاء الله عرض می‌کنیم.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ